

An Analysis of the Criminalization of Disruption of Public Order under Iranian Criminal Law and an Assessment of the Adequacy and Clarity of the Existing Legislative Framework

1. Seyedehsan Amjadi: Department of Criminal Law and Criminology, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran
2. Abdolrahim Moradi*: Department of Private Law, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran. Email: ab.moradi@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Mohammad Rohani Moghadam: Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran

ABSTRACT

Public order constitutes a major collective interest protected by criminal law; however, its relative and flexible nature creates significant challenges for criminalization in terms of legality, legislative clarity, and foreseeability. This study analyzes the criminalization of disruption of public order under Iranian criminal law and evaluates the adequacy and clarity of the existing legislative framework, with particular emphasis on Article 618 of Book Five of the Islamic Penal Code. The study adopts a descriptive-analytical method based on the examination of criminal legislation and relevant legal literature. The findings demonstrate that Article 618 employs a combined legislative model in which uproar and commotion, unconventional conduct, and assault against individuals become punishable only when they result in disruption of public order, comfort, or tranquility, or prevent people from conducting their business. Accordingly, the offense is result-based, and conduct that is merely unconventional, socially undesirable, or contrary to prevailing norms is insufficient for its realization. Requiring an actual public consequence represents one of the principal strengths of the legislative structure and substantially limits the scope of criminal liability. Nevertheless, expressions such as “unconventional conduct,” “public comfort,” and “public tranquility” lack sufficiently clear statutory criteria, while the legislature has not precisely specified the required seriousness of the disturbance, the public scope of its effects, or the boundary between ordinary social disorder and criminal disruption of public order. Furthermore, the mental element must be interpreted consistently with the result-based nature of the offense, requiring not only intentional conduct but also intent regarding, or awareness of, the disruptive consequence. The study concludes that criminal protection of public order is justifiable in principle, but Article 618 requires legislative refinement to enhance legal certainty and prevent expansive interpretation. Clarifying unconventional conduct, establishing more objective criteria for significant disruption, emphasizing the public character of the result, and more clearly distinguishing criminal disruption from merely unconventional behavior constitute the principal directions for reform.

Keywords: *Disruption of Public Order; Criminalization; Article 618; Legislative Clarity; Principle of Legality; Iranian Criminal Law*

How to cite: Amjadi, S., Moradi, A., & Rohani Moghadam, M. (2027). An Analysis of the Criminalization of Disruption of Public Order under Iranian Criminal Law and an Assessment of the Adequacy and Clarity of the Existing Legislative Framework. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(5), 1-21.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 02 May 2026
Revise Date: 15 August 2026
Accept Date: 23 August 2026
Initial Publish Date: 23 August 2026
Final Publish Date: 22 December 2027



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

تحلیل نحوه جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در قوانین کیفری ایران و ارزیابی کفایت و شفافیت تقنینی موجود

۱. سیداحسان امجدی: گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

۲. عبدالرحیم مرادی*: گروه حقوق خصوصی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران. پست الکترونیک: ab.moradi@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)

۳. محمد روحانی مقدم: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

چکیده

نظم عمومی از مهم‌ترین ارزش‌های جمعی مورد حمایت حقوق کیفری است، اما ماهیت نسبی و انعطاف‌پذیر این مفهوم، جرم‌انگاری رفتارهای مخل آن را با چالش‌هایی از حیث اصل قانونی بودن، شفافیت و قابلیت پیش‌بینی قوانین کیفری مواجه می‌سازد. پژوهش حاضر با هدف تحلیل نحوه جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در حقوق کیفری ایران و ارزیابی کفایت و شفافیت تقنینی مقررات موجود، با تمرکز بر ماده ۶۱۸ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی انجام شده است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر بررسی قوانین کیفری و منابع حقوقی مرتبط است. یافته‌ها نشان می‌دهد قانونگذار در ماده ۶۱۸ از الگویی ترکیبی استفاده کرده و رفتارهایی شامل هیاو و جنجال، حرکات غیرمتعارف و تعرض به افراد را تنها در صورتی جرم دانسته است که به اخلال در نظم، آسایش یا آرامش عمومی یا بازداشتن مردم از کسب‌وکار منجر شوند. از این رو، جرم مذکور مقید به نتیجه است و صرف نامتعارف، ناپسند یا خلاف عرف بودن رفتار برای تحقق آن کفایت نمی‌کند. الزام به تحقق نتیجه عمومی یکی از مهم‌ترین نقاط قوت ساختار تقنینی ماده و عامل محدودکننده دامنه جرم محسوب می‌شود. با این حال، اصطلاحاتی مانند «حرکات غیرمتعارف»، «آسایش عمومی» و «آرامش عمومی» فاقد معیارهای قانونی روشن‌اند و قانونگذار حد و شدت لازم اخلال، گستره عمومی نتیجه و مرز میان بی‌نظمی اجتماعی و اخلال کیفری را به‌طور دقیق مشخص نکرده است. همچنین، عنصر روانی جرم باید متناسب با ماهیت نتیجه‌محور آن تفسیر شود و علاوه بر عمد در رفتار، قصد نتیجه یا علم به وقوع نتیجه اخلال‌آمیز نیز مورد توجه قرار گیرد. در مجموع، اصل حمایت کیفری از نظم عمومی قابل توجیه است، اما ماده ۶۱۸ برای افزایش امنیت حقوقی و جلوگیری از تفسیرهای موسع نیازمند بازنگری است. تحدید مفهوم حرکات غیرمتعارف، تعیین معیارهای عینی‌تر برای اخلال قابل اعتنا، تصریح بر عمومی بودن نتیجه و تفکیک روشن‌تر اخلال کیفری از رفتارهای صرفاً نامتعارف، مهم‌ترین جهت‌گیری‌های اصلاحی پیشنهادی است.

واژگان کلیدی: اخلال در نظم عمومی؛ جرم‌انگاری؛ ماده ۶۱۸؛ شفافیت تقنینی؛ اصل قانونی بودن؛ حقوق کیفری/ایران

نحوه استناددهی: امجدی، سیداحسان، مرادی، عبدالرحیم، و روحانی مقدم، محمد. (۱۴۰۶). تحلیل نحوه جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در قوانین کیفری ایران و ارزیابی کفایت و شفافیت تقنینی موجود. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۵)، ۱-۲۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۴ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶



نظم عمومی از جمله مفاهیمی است که حضور آن در نظام حقوقی، هم‌زمان واجد کارکرد حمایتی و محدودکننده است. از یک سو، استمرار زندگی اجتماعی، برخورداری شهروندان از امنیت، آرامش و امکان بهره‌مندی عادی از فضاهاى عمومی و فعالیت‌های روزمره، بدون وجود سطحی قابل قبول از نظم امکان‌پذیر نیست و دولت ناگزیر است از طریق ابزارهای حقوقی از این ارزش جمعی حمایت کند. از سوی دیگر، هنگامی که حمایت از نظم عمومی از حوزه قواعد مدنی، اداری یا انتظامی فراتر می‌رود و به قلمرو حقوق کیفری وارد می‌شود، اهمیت تعیین دقیق حدود این مفهوم افزایش می‌یابد؛ زیرا نتیجه چنین مداخله‌ای صرفاً الزام به جبران خسارت یا رعایت یک تکلیف اداری نیست، بلکه ممکن است به محکومیت کیفری، سلب آزادی و ثبت آثار ناشی از محکومیت برای اشخاص منجر شود. نظم عمومی در رویکردهای حقوقی، فقهی و جامعه‌شناختی از مفاهیمی چندوجهی تلقی می‌شود که تعریف و قلمرو آن متأثر از ساختارهای اجتماعی و ارزشی هر جامعه است (Almasi et al., 2016). همین ویژگی سبب می‌شود که استفاده از این مفهوم در حقوق کیفری با حساسیتی بیش از سایر شاخه‌های حقوق همراه باشد. در واقع، هر اندازه مفهوم مورد حمایت گسترده‌تر و انعطاف‌پذیرتر باشد، ضرورت آنکه قانونگذار رفتار ممنوع را با دقت بیشتری تعیین کند افزایش می‌یابد. پیوند میان امنیت و آزادی نیز در همین نقطه نمایان می‌شود؛ زیرا سیاست جنایی نمی‌تواند با استناد مطلق به ضرورت تأمین امنیت، آزادی‌های فردی را بدون تعیین ضابطه محدود سازد و در مقابل، حمایت مطلق از آزادی نیز نمی‌تواند ضرورت حفظ شرایط اساسی زندگی جمعی را نادیده بگیرد (Mirzaei & Rezaei, 2020).

در نظام کیفری ایران، ماده ۶۱۸ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی یکی از مهم‌ترین جلوه‌های جرم‌انگاری مستقیم رفتارهای منحل نظم و آسایش عمومی است. بر اساس ساختار این ماده، قانونگذار رفتارهایی نظیر هیاو و جنجال، حرکات غیرمعارف و تعرض به افراد را زمانی مشمول ضمانت اجرای کیفری می‌داند که موجب اخلال در نظم، آسایش یا آرامش عمومی شوند یا مردم را از کسب‌وکار بازدارند. بنابراین، موضوع ماده صرفاً رفتار نامطلوب اجتماعی یا تخطی از آداب عمومی نیست، بلکه میان رفتار مرتکب و نتیجه‌ای که دارای جنبه عمومی است ارتباط برقرار شده است. این شیوه قانونگذاری در نگاه نخست می‌تواند نوعی تحدید قلمرو جرم تلقی شود، زیرا انجام رفتار بدون تحقق نتیجه موردنظر قانونگذار برای تکمیل جرم کافی نیست. با این حال، مسئله اساسی از آنجا آغاز می‌شود که بسیاری از واژگان سازنده این عنوان مجرمانه، خود دارای مفهومی باز و نسبی‌اند. «هیاو»، «جنجال»، «حرکات غیرمعارف»، «آسایش عمومی»، «آرامش عمومی» و حتی «اخلال در نظم» از اصطلاحاتی هستند که قانون معیار مستقل و روشنی برای تشخیص آنها ارائه نکرده است. در چنین وضعیتی، بخشی قابل توجه از تعیین قلمرو واقعی جرم از متن قانون به فرایند تفسیر انتقال پیدا می‌کند. نقش اصول حقوقی در کنترل تفسیر قوانین کیفری دقیقاً از همین جهت اهمیت دارد، زیرا استفاده از مفاهیم باز نباید به تفسیرهایی منجر شود که مرز مقرر قانونی را توسعه دهند (Ali Mirzaei, 2021).

جرم‌انگاری، به دلیل ماهیت محدودکننده خود، نمی‌تواند صرفاً بر نامطلوب بودن یک رفتار از دیدگاه اخلاقی، عرفی یا سیاسی استوار شود. تبدیل رفتار اجتماعی به جرم مستلزم آن است که قانونگذار وجود مصلحتی اساسی و قابل حمایت را احراز کرده و هم‌زمان نشان دهد که توسل به ابزار کیفری برای حفاظت از آن ضرورت دارد. نقد جرم‌انگاری حداکثری نیز بر این ملاحظه استوار است که گسترش بی‌ضابطه عناوین کیفری، مرز میان رفتار مجرمانه و انواع تخلفات اجتماعی یا اخلاقی را مخدوش می‌کند و در نهایت می‌تواند کارآمدی و مشروعیت نظام کیفری را کاهش دهد (Sham'i & Shahbaz, 2015). از همین منظر، پرسش درباره ماده ۶۱۸ فقط این نیست که آیا نظم عمومی

شایسته حمایت کیفری است؛ پاسخ به این پرسش در اصل مثبت به نظر می‌رسد. مسئله مهم‌تر آن است که آیا قانونگذار ایرانی در تبدیل تعرض به نظم عمومی به یک عنوان مجرمانه، عناصر رفتار ممنوع، دامنه نتیجه زیان‌بار و شرایط انتساب مسئولیت را با حد کافی از وضوح تعیین کرده است. اندیشه محدود بودن قدرت کیفری دولت و ضرورت مشخص بودن جرم و مجازات، از بنیان‌های تاریخی حقوق کیفری جدید محسوب می‌شود و تأکید بر مقابله با خودسری در تعیین رفتار مجرمانه، جایگاهی اساسی در نظریه کلاسیک جرم و مجازات دارد (Beccaria, 2016).

اهمیت این پرسش زمانی روشن‌تر می‌شود که میان «بی‌نظمی اجتماعی» و «اخلال کیفری در نظم عمومی» تمایز قائل شویم. جامعه روزانه با رفتارهای متعددی مواجه است که ممکن است آزاردهنده، خلاف عرف، نامناسب یا موجب ناراحتی محدود دیگران باشند، اما قرار گرفتن همه این رفتارها در قلمرو حقوق کیفری نه ممکن است و نه مطلوب. بالا رفتن صدای دو شخص در یک مشاجره، رفتار غیرمعمول یک فرد در محیطی محدود، اختلاف شخصی، یا رفتاری که صرفاً با پسند غالب اجتماعی سازگار نیست، لزوماً به معنای اخلال در نظم عمومی نیست. پذیرش عکس این نتیجه عملاً به آن معنا خواهد بود که مفهوم «عرف» یا «رفتار متعارف» جانشین نص کیفری شود و هر انحراف از هنجار غالب، بالقوه در معرض کیفر قرار گیرد. چنین رویکردی با ضرورت حمایت از حقوق شهروندی در برابر توسعه نامحدود صلاحیت‌های عمومی سازگار نیست؛ حقوق شهروندی تنها در برخورداری از آزادی‌های مصرح خلاصه نمی‌شود، بلکه قابل پیش‌بینی بودن حدود مداخله دولت نیز بخشی از تضمین عملی این حقوق به شمار می‌رود (Khani & Mazhari, 2020). از منظر حقوق بشر نیز اعمال محدودیت بر آزادی‌های اشخاص نیازمند مبنای قانونی روشن و توجیه‌پذیر است و استفاده از مفاهیم شناور نباید به ابزاری برای گسترش نامحدود محدودیت‌ها تبدیل شود (Sharifi Tarazkouhi, 2016).

مسئله اصلی پژوهش حاضر بر همین مبنا شکل می‌گیرد: نحوه جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در قوانین کیفری ایران، به‌ویژه در ماده ۶۱۸ قانون مجازات اسلامی، از چه ساختاری برخوردار است و این ساختار تا چه اندازه معیارهای کفایت و شفافیت تقنینی را تأمین می‌کند؟ مقصود از کفایت تقنینی در این پژوهش صرفاً وجود یک ماده قانونی و تعیین مجازات نیست، بلکه میزان توان قانون در تحدید رفتار مجرمانه، تفکیک آن از رفتارهای غیرکیفری، تعیین عناصر اساسی مسئولیت و ایجاد امکان پیش‌بینی معقول برای شهروندان و مراجع اجرای قانون مورد توجه قرار می‌گیرد. شفافیت نیز به معنای حذف کامل همه مفاهیم قابل تفسیر از قوانین کیفری نیست؛ چنین انتظاری در بسیاری از حوزه‌ها عملی نیست. مقصود آن است که قانون به میزان کافی معیارهای محدودکننده ارائه دهد تا فرایند تفسیر، مکمل قانون باشد نه جانشین آن. اصل قانونی بودن در حقوق اساسی نیز با محدود ساختن قدرت عمومی به چارچوب قواعد از پیش مقرر ارتباط وثیقی دارد و جایگاه قانون در تحدید اعمال قدرت از عناصر بنیادین دولت حقوقی محسوب می‌شود (Ghazi Shariatpanahi, 2017). از این رو، ارزیابی ماده ۶۱۸ باید فراتر از قرائت لفظی آن و با سنجش کیفیت تکنیک تقنینی انجام گیرد.

هدف این پژوهش تحلیل ساختار جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در حقوق کیفری ایران و ارزیابی میزان کفایت و شفافیت مقررات موجود با تمرکز بر ماده ۶۱۸ است. در این چارچوب، ابتدا مفهوم نظم عمومی و مبانی توجیه‌کننده حمایت کیفری از آن بررسی می‌شود، سپس عناصر قانونی، مادی و روانی جرم و رابطه میان رفتارهای مذکور در قانون و نتیجه اخلال‌آمیز تحلیل می‌گردد و در ادامه، نقاط قوت و ضعف تکنیک تقنینی موجود از منظر اصل قانونی بودن، تفسیر مضیق، قابلیت پیش‌بینی، ضرورت جرم‌انگاری و تناسب پاسخ کیفری ارزیابی می‌شود. پژوهش حاضر در پی تحلیل تفصیلی فرایند دادرسی، صلاحیت مراجع قضایی یا همه آرای صادرشده درباره ماده ۶۱۸ نیست؛ این موضوعات فقط در

حدی اهمیت دارند که پیامدهای کیفیت قانونگذاری را آشکار کنند. حتی در مرحله تعیین عنوان مجرمانه نیز حدود اختیار مقام قضایی به حدود مقرر قانونی وابسته است و تغییر یا تعیین عنوان کیفری نمی‌تواند به ایجاد عنوانی فراتر از عناصر قانونی بینجامد (Ghaemifard et al., 2025). بنابراین، کانون تحلیل همچنان بر مرحله تقنین و مسئولیت قانونگذار در تعیین دقیق قلمرو ممنوعیت باقی می‌ماند.

فرض اصلی این پژوهش آن است که جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی از حیث ارزش مورد حمایت در اصل قابل دفاع است، اما ساختار کنونی ماده ۶۱۸ از جهت برخی عناصر تعیین‌کننده از شفافیت مطلوب برخوردار نیست. قانونگذار با مقید ساختن جرم به تحقق نتیجه عمومی، مانعی مهم در برابر جرم تلقی شدن هر رفتار نامتعارف ایجاد کرده است، اما در مقابل، معیار مشخصی برای تعیین شدت اخلال، گستره عمومی نتیجه، معنای حرکات غیرمتعارف و مرز میان مزاحمت محدود و اخلال کیفری ارائه نداده است. علاوه بر این، جایگاه عنصر روانی جرم باید با قواعد عمومی مسئولیت کیفری هماهنگ تفسیر شود و نمی‌توان صرف عمد در انجام رفتار را بدون توجه به رابطه ذهنی مرتکب با نتیجه اخلال‌آمیز کافی دانست. این مسئله در نهایت با نحوه توزیع قدرت میان قانونگذار و قاضی ارتباط پیدا می‌کند. تحول نظام حقوقی و الزام‌آور بودن قواعد در یک ساختار مدرن مستلزم آن است که قواعد عمومی تا حد امکان معیارهای تصمیم را پیشاپیش فراهم کند (Shahabi, 2018). اگر عناصر اصلی جرم از طریق مفاهیمی چنان باز تنظیم شوند که نتیجه عملی عمدتاً وابسته به برداشت موردی مجری باشد، بخش مهمی از وظیفه تقنینی عملاً به مقام اجرا منتقل خواهد شد.

روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر بررسی مقررات کیفری، مبانی نظری حقوق کیفری و آثار علمی مرتبط با نظم عمومی، جرم‌انگاری، حقوق و آزادی‌های شهروندی و اصول تفسیر است. تحلیل ماده ۶۱۸ در این پژوهش مبتنی بر تفکیک میان ضرورت حمایت از نظم عمومی و کیفیت شیوه انتخاب‌شده برای حمایت کیفری از آن است؛ زیرا پذیرش ضرورت حمایت از یک ارزش لزوماً به معنای پذیرش هر شیوه جرم‌انگاری نیست. از این حیث، سیاست جنایی باید میان حفظ امنیت و آرامش عمومی و جلوگیری از توسعه نامتناسب پاسخ کیفری تعادل برقرار کند (Mirzaei & Rezaei, 2020). همچنین پیشینه سیاست کیفری سخت‌گیرانه در دوره‌هایی از تحولات حقوق کیفری ایران نشان می‌دهد که زمینه‌های سیاسی و اجتماعی می‌توانند بر گستره مداخله کیفری اثرگذار باشند (Sadati & Nobahar, 2018). به همین سبب، ارزیابی ماده ۶۱۸ تنها مطالعه یک ماده قانونی منفرد نیست، بلکه نمونه‌ای از مسئله‌ای بنیادین‌تر در حقوق کیفری است: اینکه دولت تا چه اندازه و با چه میزان دقت می‌تواند برای حمایت از یک مفهوم عمومی و انعطاف‌پذیر، آزادی رفتار شهروندان را به وسیله مجازات محدود کند.

مبانی و چارچوب تقنینی جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در حقوق کیفری ایران

شناخت ساختار جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی بدون تعیین معنای قابل استفاده از «نظم عمومی» امکان‌پذیر نیست. نظم عمومی مفهومی است که در شاخه‌های مختلف حقوق کاربرد دارد، اما معنای آن در همه این شاخه‌ها یکسان نیست. در حقوق خصوصی، نظم عمومی غالباً به مجموعه‌ای از قواعد و ارزش‌های بنیادین اشاره دارد که اشخاص نمی‌توانند با توافق خصوصی از آنها عدول کنند، در حالی که در حقوق عمومی و کیفری، این مفهوم با حفظ شرایط اساسی زندگی جمعی و حدود اعمال قدرت عمومی ارتباط نزدیک‌تری پیدا می‌کند. ادبیات حقوقی مربوط به *ordre public* نیز نشان می‌دهد که نظم عمومی از مفاهیمی است که به دلیل وابستگی به بنیان‌های اجتماعی و حقوقی جامعه، همواره از درجه‌ای از انعطاف برخوردار بوده است (Hauser & Lemouland, 2016). در تحلیل داخلی نیز رویکردهای حقوقی، فقهی و جامعه‌شناختی به نظم عمومی نشان می‌دهند که این مفهوم را نمی‌توان صرفاً به سکون فیزیکی یا نبود سر و صدا فروکاست (Almasi

(et al., 2016). نظم عمومی در معنای قابل استفاده برای حقوق کیفری باید ناظر بر شرایطی باشد که امکان جریان عادی روابط جمعی، بهره‌مندی عمومی از امنیت و آرامش و استمرار فعالیت‌های متعارف اجتماعی را فراهم می‌آورد.

نسبی بودن نظم عمومی یکی از عوامل اصلی دشواری تعریف آن است. آنچه در یک جامعه، زمان یا فضای اجتماعی رفتار عادی تلقی می‌شود ممکن است در محیط دیگری نامتعارف باشد؛ همچنین تحول ارزش‌ها، فناوری، شیوه‌های ارتباطی و اشکال حضور در فضای عمومی می‌تواند مصادیق رفتارهای اخلاق‌آمیز را تغییر دهد. این انعطاف از منظر سیاست تقنینی دو نتیجه متفاوت دارد. از یک طرف، ارائه فهرستی کاملاً بسته از همه رفتارهای مخل نظم عمومی می‌تواند قانون را در مواجهه با اشکال جدید رفتار اجتماعی ناکارآمد کند. از طرف دیگر، استفاده افراطی از مفاهیم باز می‌تواند اختیار تشخیص را چنان توسعه دهد که قابلیت پیش‌بینی جرم کاهش پیدا کند. همین دوگانگی میان ثبات و تحول در نظام حقوقی، در مباحث مربوط به پویایی و تحول قواعد حقوقی نیز قابل مشاهده است (Shahabi, 2015). قانون کیفری ناگزیر است برای مواجهه با واقعیت‌های متغیر اجتماعی از سطحی از مفاهیم عام استفاده کند، اما این ضرورت مجوز آن نیست که مرز جرم و غیرجرم کاملاً به تشخیص پسینی مقامات واگذار شود.

در سنت فقهی نیز حمایت از نظام اجتماعی و جلوگیری از اختلال در آن از مباحث قابل شناسایی است، اما تطبیق مستقیم هر رفتار مغایر با یک هنجار دینی یا اجتماعی با مفهوم جرم اخلاق در نظم عمومی قابل پذیرش نیست. تفکیک میان «حفظ حکومت» و «حفظ نظام» نشان می‌دهد که مفهوم حفظ نظام را می‌توان فراتر از صیانت از ساختار سیاسی و در ارتباط با استمرار زندگی اجتماعی و مصالح عمومی تحلیل کرد (Nobahar, 2019). در چنین برداشتی، ضرورت حفظ نظام اجتماعی به معنای جرم بودن هر رفتار ناسازگار با ارزش‌های غالب نیست. از منظر اصول فقه نیز توجه به حدود ادله، قلمرو حکم و نحوه استنباط مانع از آن است که مفاهیم کلی بدون احراز شرایط لازم به مصادیق نامحدود توسعه داده شوند (Feiz, 2016). حقوق کیفری جدید به طریق اولی نیازمند چنین تحدیدی است؛ زیرا اعمال کیفر به اصل قانونی بودن وابسته است و نمی‌توان یک قاعده کلی درباره حفظ نظم را مستقیماً منشأ ایجاد مسئولیت کیفری برای رفتارهایی دانست که قانونگذار آنها را با عناصر لازم تعیین نکرده است.

مبنای توجیه جرم‌انگاری اخلاق در نظم عمومی را باید در اهمیت منفعت جمعی مورد حمایت جست‌وجو کرد. اختلال واقعی در جریان زندگی عمومی می‌تواند آزادی دیگران را نیز محدود کند. برای مثال، ایجاد آشفتگی شدید در یک فضای عمومی، جلوگیری عملی از فعالیت مردم، ایجاد وضعیت ناپایدار در محیط یا تعرضی که آثار آن از روابط خصوصی فراتر رود، ممکن است بهره‌مندی افراد متعدد از آزادی حرکت، فعالیت اقتصادی، آرامش و امنیت را مختل کند. بنابراین، حمایت کیفری از نظم عمومی لزوماً در تعارض با آزادی قرار ندارد؛ در برخی موارد خود ابزار حمایت از امکان اعمال آزادی دیگر شهروندان است. سیاست جنایی معطوف به امنیت و آزادی زمانی قابل دفاع است که این دو ارزش نه به شکل رابطه‌ای صفر و یک، بلکه به‌عنوان ارزش‌هایی متقابلاً محدودکننده و تکمیل‌کننده در نظر گرفته شوند (Mirzaei & Rezaei, 2020). مشکل زمانی پدید می‌آید که «امنیت» یا «نظم» به مفهومی مطلق تبدیل شود و بتوان به استناد آن هر رفتار نامطلوب یا غیرمعمول را به قلمرو حقوق کیفری وارد کرد.

اصل ضرورت مداخله کیفری در اینجا اهمیت ویژه دارد. حقوق کیفری شدیدترین ابزار رسمی دولت برای واکنش به رفتارهای شهروندان است و به همین دلیل باید نسبت به ابزارهای غیرکیفری جایگاه نهایی و محدود داشته باشد. نقد جرم‌انگاری حداکثری بر این اساس شکل گرفته است که توسعه عناوین مجرمانه به حوزه رفتارهایی که امکان مواجهه با آنها از طریق سازوکارهای اجتماعی، مدنی یا اداری وجود دارد،

موجب تورم کیفری و تضعیف تمایز میان جرم و سایر اشکال انحراف از هنجار می‌شود (Sham'i & Shahbaz, 2015). در مورد اخلال در نظم عمومی، این ملاحظه ایجاب می‌کند میان رفتارهایی که صرفاً مزاحمت جزئی، بی‌ادبی، ناهنجاری یا اختلاف محدود ایجاد می‌کنند و رفتارهایی که واقعاً جریان عادی زندگی جمعی را برهم می‌زنند تفاوت گذاشته شود. قانونگذار نباید صرف نامتعارف بودن رفتار را دلیل کافی برای استحقاق کیفر بداند؛ بلکه شدت اثر اجتماعی و میزان تعرض به منفعت عمومی باید در ساختار جرم جای گیرد.

اصل قانونی بودن جرم و مجازات مهم‌ترین معیار برای سنجش کیفیت این جرم‌انگاری است. این اصل علاوه بر ضرورت وجود نص پیشینی، متضمن الزاماتی درباره کیفیت قانون نیز هست. قانونی که عنوانی را جرم اعلام می‌کند اما رفتار ممنوع را چنان مبهم بیان می‌کند که شهروند نتواند در حد متعارف قلمرو ممنوعیت را پیش‌بینی کند، تنها از حیث شکلی واجد نص است و ممکن است از حیث کارکردی با هدف اصل قانونی بودن فاصله داشته باشد. اندیشه کلاسیک حقوق کیفری با مخالفت با اختیار نامحدود در جرم‌انگاری و تعیین مجازات پیوند خورده و ضرورت وجود قوانین روشن را یکی از راه‌های جلوگیری از خودسری می‌داند (Beccaria, 2016). در نظام حقوقی ایران نیز اصل قانونی بودن با ساختار قانون اساسی و محدودیت اعمال قدرت کیفری ارتباط دارد (Ghazi Shariatpanahi, 2017). بنابراین، «وجود ماده ۶۱۸» پایان تحلیل نیست؛ بلکه باید پرسید آیا متن این ماده واقعاً اطلاعات کافی درباره مرز رفتار مجاز و ممنوع در اختیار مخاطب قرار می‌دهد یا خیر.

اصل تفسیر مضیق مکمل همین الزام است. هنگامی که قانونگذار از اصطلاحی مانند «حرکات غیرمتعارف» استفاده می‌کند، قاضی نمی‌تواند هر رفتاری را که از دید شخصی، اخلاقی یا عرفی نامناسب می‌داند در این عنوان وارد کند. نقش اصول حقوقی در تفسیر قوانین کیفری از آن جهت تعیین‌کننده است که اصول می‌توانند مانع عبور تفسیر از مرز متن و تبدیل آن به ایجاد قاعده جدید شوند (Ali Mirzaei, 2021). تفسیر مضیق نیز به معنای تعطیل کردن قانون یا نادیده گرفتن هدف تقنینی نیست؛ بلکه به این معناست که ابهام نباید علیه متهم و برای توسعه قلمرو جرم مورد استفاده قرار گیرد. در ماده ۶۱۸، این قاعده اقتضا می‌کند هر رفتار ابتدا با یکی از صورت‌های قانونی مقرر ارتباط معقول داشته باشد و سپس تحقق نتیجه عمومی به صورت مستقل احراز شود. بنابراین، قانونگذار هرچند از واژه‌های باز استفاده کرده است، ساختار نتیجه‌محور ماده را می‌توان یکی از ابزارهای محدودسازی تفسیری آن دانست.

در کنار اصل قانونی بودن، حقوق شهروندی و کرامت انسانی نیز در ارزیابی حدود جرم‌انگاری اهمیت دارند. اعمال قدرت کیفری دولت مستقیماً بر آزادی و موقعیت حقوقی شهروند اثر می‌گذارد و به همین سبب نمی‌توان ابهام تقنینی را صرفاً یک اشکال فنی در نگارش قانون تلقی کرد. توجه به حقوق متهم در فرایند کیفری در نظریه حقوق عمومی نشان می‌دهد که قدرت کیفری باید در تمام مراحل تحت محدودیت‌های قانونی و تضمین‌های حقوقی قرار گیرد (Khaleghi, 2020). در سطح بنیادی‌تر، کرامت انسانی اقتضا دارد شخص تنها بر مبنای قواعدی مسئول شناخته شود که شرایط انتساب مسئولیت را به صورت قابل دفاع تعیین کرده باشند؛ بحث محدودیت قدرت عمومی حتی در شدیدترین وضعیت‌های مداخله نیز با اصل کرامت ارتباط پیدا می‌کند (Mohammadi, 2020). در موضوع اخلال در نظم عمومی، پیام این مبانی آن است که نباید شهروند به دلیل تفاوت رفتار با انتظار عرفی مقام اجرا مجازات شود، مگر آنکه عناصر قانونی و نتیجه عمومی جرم واقعاً احراز شده باشند.

ساختار تقنینی ماده ۶۱۸ نشان می‌دهد که قانونگذار ایرانی از الگوی ترکیبی «رفتار معین یا نسبتاً معین + نتیجه عمومی» استفاده کرده است. رفتارهای مقدماتی در سه قالب هیاهو و جنجال، حرکات غیرمتعارف و تعرض به افراد بیان شده‌اند و تکمیل جرم به ایجاد اخلال در نظم و

آسایش و آرامش عمومی یا بازداشتن مردم از کسب و کار وابسته شده است. از این منظر، جرم از یک عنوان کاملاً نتیجه‌محور که هر وسیله‌ای را شامل شود محدودتر است، زیرا قانون رفتارهای خاصی را ذکر کرده است؛ در عین حال، از یک عنوان کاملاً حصری نیز فاصله دارد، زیرا «حرکات غیرمعارف» ظرفیت وسیعی برای شمول مصادیق متنوع دارد. همین ترکیب، هم نقطه قوت و هم منشأ ضعف ماده است. نقطه قوت آن است که وجود نتیجه عمومی از جرم تلقی شدن بسیاری از رفتارهای صرفاً نامطلوب جلوگیری می‌کند؛ ضعف آن است که ماهیت باز برخی رفتارها و نتایج می‌تواند اختلاف در تعیین حدود جرم را بازتولید کند.

جایگاه ماده ۶۱۸ در کنار مواد مجاور نیز نشان می‌دهد که قانونگذار همه رفتارهای مرتبط با نظم و آسایش عمومی را در یک عنوان کلی جمع نکرده است. قدرت‌نمایی یا برخی اشکال استفاده از سلاح، مزاحمت نسبت به گروه‌های خاص در اماکن عمومی و وضعیت ارتکاب گروهی برخی جرایم دارای مقررات جداگانه‌اند. این شیوه از آن جهت اهمیت دارد که ماده ۶۱۸ نباید به عنوان عنوان ذخیره‌ای برای پوشش هر رفتار مرتبط با نظم به کار رود. اگر رفتار دارای عناصر جرم دیگری است یا نتیجه عمومی مقرر در ماده ۶۱۸ را ایجاد نکرده، صرف ارتباط کلی آن با آرامش جامعه برای اعمال ماده کافی نیست. اصول مربوط به تعیین و تغییر عنوان مجرمانه نیز بر لزوم انطباق دقیق رفتار با عناصر عنوان قانونی تأکید دارند (Ghaemifard et al., 2025). به همین دلیل، چارچوب تقنینی موجود را باید مجموعه‌ای از عناوین متمایز دانست، نه مجوزی برای آنکه مفهوم عام «نظم عمومی» تمام رفتارهای نامطلوب در عرصه اجتماعی را زیر چتر کیفری واحدی قرار دهد.

تحلیل ساختار و نحوه جرم‌انگاری اخلاق در نظم عمومی در قوانین کیفری ایران

تحلیل نحوه جرم‌انگاری اخلاق در نظم عمومی باید از عنصر قانونی آغاز شود، زیرا تمام عناصر بعدی در محدوده‌ای معنا پیدا می‌کنند که قانونگذار ترسیم کرده است. ماده ۶۱۸ نه صرف «اخلاق در نظم عمومی» را به صورت انتزاعی، بلکه اخلاق حاصل از شیوه‌های رفتاری معین را جرم شناخته است. این ساختار از منظر اصل قانونی بودن اهمیت دارد، زیرا مقام قضایی ابتدا باید احراز کند رفتار انجام‌شده قابلیت انطباق با یکی از صورت‌های مقرر در ماده را دارد و تنها پس از آن می‌تواند نتیجه رفتار را بررسی کند. اینکه یک واقعه از نظر ضابط یا قاضی به‌طور کلی «برهم‌زننده نظم» به نظر برسد برای انتساب عنوان کیفری کافی نیست. نقش اصول حقوقی در تفسیر و رفع ابهام قوانین در چنین وضعیتی باید محدودکننده توسعه عنوان کیفری باشد (Ali Mirzaei, 2021). اگر تفسیر به جایی برسد که صورت‌های رفتاری مندرج در ماده عملاً اهمیت خود را از دست دهند و هر رفتار نامطلوبی با استناد به اثر ادعایی آن مشمول ماده شود، ساختار دو مرحله‌ای قانونگذار بی‌معنا خواهد شد.

نخستین صورت رفتاری، «هیاو و جنجال» است. این دو واژه در زبان عادی با سر و صدا، غوغا، مشاجره شدید، فریاد، آشفتگی و ایجاد وضعیت غیرعادی در محیط پیوند دارند، اما قانون معیار کمی یا کیفی مشخصی برای تشخیص آنها تعیین نکرده است. نباید تصور کرد هر بالا بردن صدا، هر مشاجره لفظی یا هر اختلاف پرتنش، به خودی خود هیاو و جنجال کیفری محسوب می‌شود. معیار واقعی باید از ترکیب رفتار و اثر آن استخراج شود. برای مثال، شدت صدا، مدت ادامه رفتار، تعداد اشخاصی که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، موقعیت وقوع و میزان ایجاد اختلال در فعالیت عادی محیط می‌توانند در تعیین ماهیت رفتار مؤثر باشند. اما هیچ‌یک از این عوامل به تنهایی جایگزین نتیجه مقرر قانونی نیست. رویکرد حداقلی به مداخله کیفری اقتضا می‌کند رفتارهایی که در سطح اختلاف فردی باقی می‌مانند تا زمانی که به منفعت عمومی تعرض نکرده‌اند از قلمرو جرم عمومی خارج بمانند؛ چنین رویکردی در برابر گرایش به توسعه حداکثری حقوق کیفری قرار می‌گیرد (Sham'i & Shahbaz, 2015).

اصطلاح «حرکات غیرمتعارف» دشوارترین بخش ماده از منظر شفافیت تقنینی است. واژه «غیرمتعارف» ذاتاً به یک معیار بیرونی، یعنی عرف، ارجاع می‌دهد، اما قانون مشخص نکرده است کدام عرف، در چه سطحی و با چه درجه‌ای از مخالفت باید معیار قرار گیرد. عرف عمومی جامعه، عرف یک محیط خاص، عرف حرفه‌ای، انتظارات فرهنگی یا برداشت غالب محلی ممکن است در موقعیت‌های مختلف نتایج متفاوتی ایجاد کنند. افزون بر این، صرف متفاوت بودن یک رفتار با عرف نمی‌تواند مبنای کیفر باشد؛ زیرا بخشی از آزادی فردی دقیقاً در امکان انتخاب شیوه‌های رفتاری متفاوت، تا جایی که حقوق دیگران نقض نشود، معنا پیدا می‌کند. در سیاست جنایی متوازن میان امنیت و آزادی، تفاوت از رفتار غالب نباید به خودی خود معادل خطر یا اختلال تلقی شود (Mirzaei & Rezaei, 2020). همچنین حمایت از حقوق شهروندی ایجاب می‌کند انحراف از الگوهای رفتاری غالب بدون احراز تعرض واقعی به حقوق عمومی، مجوز اعمال واکنش کیفری نباشد (Khani & Mazhari, 2020). بنابراین، «حرکت غیرمتعارف» باید در پرتو ادامه ماده تفسیر شود؛ یعنی رفتاری که نه فقط غیرمعمول، بلکه در شرایط واقعی موجب نتیجه اختلال‌آمیز مقرر در قانون شده است.

خطر اصلی در تفسیر موسع «حرکات غیرمتعارف» تبدیل حقوق کیفری به ابزار تثبیت هنجارهای اجتماعی است. اگر معیار جرم بودن رفتار این باشد که یک مقام یا اکثریت اجتماعی آن را نامناسب، عجیب یا برخلاف عادت می‌دانند، مرز میان اخلاق، عرف و حقوق کیفری از میان می‌رود. فلسفه حقوق جدید میان الزام حقوقی و سایر اشکال الزام اجتماعی تمایز قائل است و تحول نظام حقوقی مدرن با حرکت به سوی قواعدی همراه بوده است که منبع و شیوه الزام آنها قابل شناسایی باشد (Shahabi, 2018). ماده ۶۱۸ باید بر همین مبنا فهم شود: «غیرمتعارف» بودن فقط بخشی از توصیف رفتار است و عنصر تعیین‌کننده مسئولیت کیفری، تحقق اثر عمومی موردنظر قانونگذار است. در غیر این صورت، عبارت مزبور ظرفیت تبدیل شدن به یک «مفهوم چتری» را پیدا می‌کند که تحت آن می‌توان مصادیق بسیار متفاوتی را بدون ضابطه واحد قرار داد.

سومین صورت رفتاری «تعرض به افراد» است. تعرض می‌تواند از حیث مفهومی گسترده‌تر از ایراد ضرب و جرح باشد و اشکال متفاوتی از برخورد عملی یا مزاحمت جدی را در برگیرد، اما همین گستردگی نباید موجب خلط ماده ۶۱۸ با جرایم علیه اشخاص شود. اگر تعرض به یک شخص صرفاً در چارچوب رابطه‌ای خصوصی باقی بماند، ممکن است بر حسب شرایط عنوانی مانند ضرب و جرح، توهین، تهدید یا مزاحمت مطرح شود، ولی برای تحقق جرم اختلال در نظم عمومی لازم است آثار رفتار از سطح خصوصی فراتر رود. ارزش مورد حمایت اصلی در ماده ۶۱۸ جامعه و شرایط عمومی نظم و آسایش است، هرچند اشخاص معینی نیز ممکن است هم‌زمان بزه‌دیده رفتارهای همراه باشند. این تفکیک اهمیت عملی فراوانی دارد، زیرا مانع از آن می‌شود که هر نزاع یا تعرض شخصی به طور خودکار دو عنوان مجرمانه پیدا کند. تعیین عنوان کیفری باید بر اساس انطباق مستقل رفتار با عناصر هر جرم صورت گیرد و اختیار مقام قضایی در تعیین یا تغییر عنوان نیز به همین حدود قانونی وابسته است (Ghaemifard et al., 2025).

عنصر تعیین‌کننده‌تر در ماده ۶۱۸ نتیجه مجرمانه است. قانون از رفتاری سخن می‌گوید که «موجب» اختلال در نظم و آسایش عمومی گردد یا مردم را از کسب‌وکار بازدارد. استفاده از رابطه سببی در متن نشان می‌دهد که صرف انجام رفتارهای اولیه برای تحقق جرم تام کافی نیست. این ویژگی، جرم را در زمره جرایم مقید به نتیجه قرار می‌دهد. بنابراین، ممکن است شخص رفتار نامتعارفی انجام دهد یا حتی درگیری و هیاهویی ایجاد کند، اما اگر نتیجه عمومی مقرر حاصل نشود، عنوان کامل ماده ۶۱۸ تحقق نیابد. اهمیت این نتیجه از دیدگاه سیاست جنایی در آن است که دامنه مفهوم باز «حرکات غیرمتعارف» را محدود می‌کند. به جای آنکه نامتعارف بودن رفتار به تنهایی مبنای جرم باشد، قانون

وقوع نتیجه‌ای عینی‌تر را نیز مطالبه کرده است. این ساختار با ضرورت پرهیز از جرم‌انگاری حداکثری سازگاری بیشتری دارد (Sham'i & Shahbaz, 2015) و امکان دفاع از اصل جرم‌انگاری را در چارچوب مداخله محدودتر کیفری فراهم می‌کند.

با این حال، خود نتیجه نیز کاملاً فاقد ابهام نیست. قانون از «نظم»، «آسایش» و «آرامش عمومی» در کنار یکدیگر استفاده کرده است، بدون آنکه نسبت این مفاهیم با یکدیگر یا درجه لازم از تعرض به آنها را روشن سازد. آیا ایجاد ناراحتی کوتاه‌مدت برای چند نفر اخلاقی در آسایش عمومی است؟ آیا توقف چند دقیقه‌ای فعالیت در یک محیط محدود برای تحقق جرم کفایت می‌کند؟ آیا باید وضعیت عادی جمع قابل توجهی از مردم تغییر کند؟ پاسخ روشن قانونی به این پرسش‌ها وجود ندارد. مفهوم نظم عمومی به دلیل ماهیت چندبعدی خود ناگزیر نیازمند تفسیر است (Almasi et al., 2016)، اما در قلمرو کیفری این تفسیر باید با شاخص‌های عینی تا حد امکان هدایت شود. تعداد افراد متأثر، مدت اختلال، وسعت جغرافیایی اثر، شدت آشفتگی، تأثیر بر رفت‌وآمد، توقف فعالیت عادی، ایجاد خوف عمومی و اختلال واقعی در کسب‌وکار می‌توانند به عنوان قرائن مورد توجه قرار گیرند؛ با این حال، فقدان تصریح تقنینی به چنین معیارهایی بخشی از ابهام ماده را حفظ کرده است. دومین صورت نتیجه، «بازداشتن مردم از کسب‌وکار» است که در مقایسه با مفهوم کلی آرامش عمومی ظرفیت عینی‌شدن بیشتری دارد. این عبارت بر اختلال در امکان ادامه فعالیت عادی اقتصادی یا حرفه‌ای اشخاص دلالت دارد و از این جهت می‌توان آن را نتیجه‌ای نسبتاً قابل مشاهده‌تر دانست. با وجود این، واژه «مردم» و میزان لازم بازداشتن همچنان نیازمند تحدید است. توقف فعالیت یک شخص در جریان نزاعی خصوصی الزاماً همان چیزی نیست که قانونگذار از بازداشتن مردم از کسب‌وکار در جرم علیه نظم عمومی مدنظر داشته است. ماهیت جرم اقتضا دارد این نتیجه نیز جنبه‌ای فراتر از زیان خصوصی پیدا کند. از منظر حقوق شهروندی، توسعه مفهوم «مردم» به هر یک فرد بدون توجه به زمینه عمومی واقعه می‌تواند موجب گسترش عنوان کیفری شود (Khani & Mazhari, 2020). بنابراین، نتیجه اقتصادی مقرر در ماده را نیز باید با وصف عمومی جرم هماهنگ تفسیر کرد.

«عمومی بودن» در ماده ۶۱۸ بیشتر وصف نتیجه است تا لزوماً وصف مکان. قانون برخلاف برخی مقررات مجاور تصریح نکرده است که جرم فقط در اماکن عمومی یا معابر قابل تحقق است. از این رو، نمی‌توان مکان عمومی را به عنوان عنصری مستقل به متن افزود. ممکن است رفتاری در فضایی صورت گیرد که از حیث مالکیت یا دسترسی کاملاً عمومی نیست، اما آثار آن در سطح عمومی گسترش یابد. برعکس، وقوع یک مشاجره در خیابان نیز اگر در سطحی کاملاً محدود باقی بماند، لزوماً تمام عناصر جرم را ایجاد نمی‌کند. آنچه اهمیت دارد عمومی بودن نظم، آسایش یا فعالیت است که مختل شده است. این تمایز نمونه‌ای از ضرورت پایبندی به حدود متن در تفسیر کیفری است؛ اصول حقوقی می‌توانند مانع افزودن شروطی شوند که قانون مقرر نکرده یا توسعه عناصری شوند که متن آنها را محدود کرده است (Ali Mirzaei, 2021). بنابراین، مکان وقوع باید گزینه‌ای برای ارزیابی نتیجه باشد، نه جایگزین نتیجه.

رابطه سببیت میان رفتار و نتیجه نیز بخشی مستقل از ساختار جرم است. مقارن بودن هیاهو یا رفتار غیرمتعارف با وضعیتی آشفته برای انتساب اخلاقی کافی نیست، بلکه باید بتوان نتیجه را به رفتار مرتکب نسبت داد. این مسئله به‌ویژه در اجتماعات، درگیری‌های چندنفره یا محیط‌های از پیش آشفته اهمیت می‌یابد. نمی‌توان صرف حضور یا انجام رفتاری نامعمول را دلیل ایجاد کل اخلاقی موجود تلقی کرد. قانونگذار با استفاده از عبارت «موجب» رابطه‌ای را مطالبه کرده است که از نظر حقوقی قابلیت انتساب داشته باشد. اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و ضرورت احراز دقیق عناصر رفتار با محدودیت قدرت کیفری دولت سازگار است؛ اندیشه کلاسیک حقوق کیفری نیز بر مخالفت با کیفر مبتنی بر حدس

و اختیار نامحدود تأکید دارد (Beccaria, 2016). در نتیجه، هرچه واقعه پیچیده‌تر و تعداد عاملان بیشتر باشد، اهمیت تفکیک نقش رفتار هر شخص افزایش می‌یابد.

عنصر روانی جرم نیز باید با مقید بودن آن به نتیجه هماهنگ شود. عمد در انجام هیاو، حرکت غیرمعارف یا تعرض، به تنهایی تمام رابطه ذهنی لازم را تشکیل نمی‌دهد. در جرایم عمدی مقید، تحلیل مسئولیت مستلزم توجه به آگاهی مرتکب نسبت به موضوع و رابطه ارادی یا آگاهانه او با نتیجه است. به بیان دیگر، شخص باید رفتار را عمدانه انجام داده باشد و نسبت به نتیجه اخلاط‌آمیز نیز قصد یا دست‌کم آگاهی لازم داشته باشد. این تفسیر از توسعه مسئولیت به مواردی جلوگیری می‌کند که شخص رفتار عمدی انجام داده، اما نتیجه عمومی کاملاً غیرقابل انتظار و خارج از آگاهی او بوده است. اصول کلی مسئولیت کیفری و تضمین حقوق متهم اقتضا می‌کنند انتساب روانی به صورت مستقل مورد توجه قرار گیرد (Khaleghi, 2020). عدالت کیفری نیز زمانی از مشروعیت بیشتری برخوردار است که محکومیت نتیجه احراز هم‌زمان عنصر قانونی، رفتار خارجی، نتیجه و رابطه ذهنی لازم باشد (Ashouri, 2015).

مجازات مقرر برای جرم نیز بخشی از نحوه جرم‌انگاری است، زیرا کیفیت جرم‌انگاری فقط با تعریف رفتار پایان نمی‌یابد و شدت ضمانت اجرا باید با شدت زیان اجتماعی تناسب داشته باشد. ماده ۶۱۸ دامنه‌ای واحد از مجازات را برای طیف متنوعی از رفتارهایی پیش‌بینی کرده که ممکن است از نظر شدت، مدت و گستره آثار تفاوت زیادی داشته باشند. اصول کیفرشناسی بر ضرورت توجه به تناسب پاسخ کیفری با ویژگی‌های جرم و مرتکب تأکید دارند (Safari, 2015). این در حالی است که متن ماده میان اخلاط محدود و اخلاط بسیار گسترده طبقه‌بندی مستقلی ایجاد نکرده است. هرچند وجود دامنه مجازات تا حدی امکان فردی‌سازی پاسخ را فراهم می‌کند، نبود درجات قانونی اخلاط موجب می‌شود بخش عمده تشخیص شدت به مرحله تعیین مجازات منتقل شود. از منظر شفافیت، بهتر آن است که تفاوت‌های اساسی در ماهیت و گستره اخلاط تا حد امکان در سطح تعریف جرم یا شرایط مشدده و مخففه روشن شوند، نه اینکه تمام بار تفکیک به اختیار قضایی در محدوده مجازات واگذار شود.

در نهایت، ساختار ماده ۶۱۸ را می‌توان الگویی دوگانه ارزیابی کرد. قانونگذار از یک سو با تعیین چند رفتار، الزام به نتیجه عمومی و ضرورت وجود رابطه میان رفتار و نتیجه، از جرم‌انگاری کاملاً نامحدود پرهیز کرده است؛ از سوی دیگر، در انتخاب مفاهیم اصلی از واژگانی استفاده کرده که بدون معیارهای تکمیلی ظرفیت تفسیر وسیع دارند. چنین ساختاری موجب می‌شود اصل تفسیر مضیق نقشی فراتر از یک قاعده جانبی پیدا کند و به یکی از ابزارهای اساسی کنترل قلمرو جرم تبدیل شود. اما اتکای بیش از اندازه به تفسیر محدود قضایی نمی‌تواند جایگزین تکلیف قانونگذار به تدوین شفاف باشد. تعیین دقیق عنوان مجرمانه در مرحله قضایی باید حاصل تطبیق واقعیت با قانون باشد، نه بازسازی عناصر ناقص قانون توسط قاضی (Ghaemifard et al., 2025). بنابراین، ارزیابی نهایی نحوه جرم‌انگاری مستلزم آن است که بررسی شود آیا این میزان از انعطاف با استاندارد مطلوب شفافیت و قابلیت پیش‌بینی در حقوق کیفری سازگار است یا اصلاح تقنینی ضرورت دارد.

ارزیابی کفایت و شفافیت تقنینی جرم اخلاط در نظم عمومی و بایسته‌های اصلاح

ارزیابی ماده ۶۱۸ باید از پذیرش یک نکته مقدماتی آغاز شود: مقرر موجود را نمی‌توان قانونی کاملاً فاقد ضابطه تلقی کرد. قانونگذار رفتارهای مشخصی را ذکر کرده، تحقق مسئولیت را به نتیجه عمومی وابسته ساخته و برای جرم ضمانت اجرای مشخصی مقرر کرده است. همین وابستگی به نتیجه مهم‌ترین مانع در برابر تبدیل هر رفتار غیرعادی به جرم است. بنابراین، نقد ماده نباید بر این فرض استوار شود که هیچ معیار تقنینی وجود ندارد، بلکه مسئله اصلی آن است که آیا معیارهای موجود برای تأمین قطعیت و قابلیت پیش‌بینی کافی‌اند. این تفکیک از

آن جهت اهمیت دارد که اصلاح مطلوب نباید با حذف همه انعطاف قانونی همراه شود. نظم عمومی مفهومی پویاست و مصادیق تعرض به آن می‌توانند همراه با تحولات اجتماعی تغییر کنند (Almasi et al., 2016). قانونگذار باید میان امکان انطباق قانون با موقعیت‌های متنوع و ضرورت جلوگیری از توسعه سلیقه‌ای مسئولیت تعادل برقرار کند. کیفیت قانونگذاری در این حوزه دقیقاً با توانایی ایجاد این تعادل سنجیده می‌شود.

نخستین چالش، فقدان تعریف قانونی مستقل از نظم عمومی است. با این حال، الزام قانونگذار به ارائه تعریفی جامع و مانع از «نظم عمومی» لزوماً راه‌حل مطلوبی نیست. ماهیت نسبی و چندوجهی مفهوم ممکن است هر تعریف بسته‌ای را در مدت کوتاهی با دشواری مواجه کند. در ادبیات حقوقی نیز نظم عمومی مفهومی منعطف و وابسته به ساختار بنیادین نظام حقوقی شناخته می‌شود (Hauser & Lemouland, 2016). مشکل اساسی ماده ۶۱۸ بیشتر آن است که در کنار خودداری از تعریف، معیارهای عملی کافی نیز برای تشخیص «اخلال کیفری» ارائه نشده است. می‌توان بدون تعریف فلسفی یا جامع نظم عمومی، حداقل ویژگی‌های نتیجه مجرمانه را تعیین کرد؛ برای مثال، قانون می‌تواند بر محسوس بودن اختلال، فراتر رفتن آثار از روابط صرفاً خصوصی، ایجاد وقفه قابل اعتنا در فعالیت عادی جمعی یا تأثیر بر تعداد نامعینی از اشخاص تأکید کند. چنین روشی انعطاف مفهوم را حفظ می‌کند، اما اختیار تفسیری را در چارچوبی روشن‌تر قرار می‌دهد.

چالش دوم به خود رفتارهای مندرج در ماده مربوط است. «هیاو و جنجال» اگرچه از نظر عرفی تا حدی قابل فهم است، اما حداقل شدت لازم برای تبدیل آن به رفتار کیفری مشخص نشده است. «تعرض به افراد» نیز بدون اتصال دقیق به نتیجه عمومی می‌تواند با جرایم متعددی همپوشانی پیدا کند. مهم‌تر از همه، «حرکات غیرمعارف» از درجه‌ای از ابهام برخوردار است که می‌تواند اصل قانونی بودن را به چالش بکشد. حقوق کیفری نباید «نامتعارف بودن» را به عنوان ارزش‌دآوری مستقل مبنای مجازات قرار دهد. نقد جرم‌انگاری حداکثری نشان می‌دهد گسترش حقوق کیفری به رفتارهای صرفاً خلاف هنجار می‌تواند به افزایش عناوین مبهم و کاهش مرزهای مداخله کیفری منجر شود (Sham'i & Shahbaz, 2015). اگر قانونگذار قصد حفظ این عبارت را دارد، لازم است از طریق تبصره یا معیارهای تفسیری قانونی روشن کند که منظور رفتار غیرمعارفی است که با توجه به اوضاع و احوال، به‌طور واقعی نتیجه عمومی مقرر در ماده را ایجاد کرده است.

از منظر اصل قانونی بودن، مسئله اصلی نه فقط امکان فهم واژه‌ها، بلکه قابلیت پیش‌بینی آثار حقوقی رفتار است. شهروند لازم نیست بتواند تمام اختلافات تفسیری احتمالی را پیش‌بینی کند، اما باید بتواند با مطالعه قانون و درک معارف آن تشخیص دهد چه نوع رفتاری در معرض مجازات قرار دارد. اندیشه تحدید قدرت کیفری دولت بر ضرورت روشن بودن ممنوعیت‌ها و جلوگیری از واگذاری تصمیم درباره جرم بودن به اراده اشخاص تأکید دارد (Beccaria, 2016). هنگامی که واژه‌های قانون به نحوی باشند که دو رفتار مشابه بتوانند صرفاً بر اساس برداشت متفاوت از «غیرمعارف» یا «آرامش عمومی» نتایج کیفری کاملاً متفاوت پیدا کنند، قابلیت پیش‌بینی تضعیف می‌شود. اصل تفسیر مضیق می‌تواند بخشی از این مشکل را کاهش دهد، اما راه‌حل کامل نیست؛ زیرا تفسیر مضیق پس از وقوع رفتار و در مقام رسیدگی عمل می‌کند، در حالی که شفافیت تقنینی باید پیش از ارتکاب رفتار به شهروند امکان تنظیم رفتار خود را بدهد.

پیوند میان شفافیت کیفری و حقوق شهروندی در این نقطه کاملاً آشکار است. حقوق شهروندان تنها در برابر رفتارهای غیرقانونی مقامات حمایت نمی‌شود؛ قانون مبهم نیز می‌تواند خود منشأ آسیب به امنیت حقوقی باشد. بررسی مؤلفه‌های حقوق شهروندی در نظام‌های حقوقی نشان می‌دهد تعیین حدود اختیارات عمومی و تضمین آزادی‌های اشخاص از عناصر مهم جایگاه شهروند در ساختار دولت است (Khani & Mazhari, 2020). هرچه قانون کیفری مبهم‌تر باشد، شهروند برای پیش‌بینی واکنش دولت وابستگی بیشتری به برداشت ضابط یا قاضی

پیدا می‌کند. از منظر حقوق بشر نیز محدودیت آزادی زمانی از مشروعیت بیشتری برخوردار است که مبنای آن قابل دسترسی و حدود آن قابل پیش‌بینی باشد (Sharifi Tarazkouhi, 2016). از این حیث، اصلاح ماده ۶۱۸ فقط اصلاح تکنیکی یک عبارت قانونی نیست، بلکه می‌تواند به تقویت امنیت حقوقی شهروندان کمک کند.

چالش سوم، فقدان معیارهای تقنینی برای شدت و گستره اخلال است. در متن موجود، میان اخلالی بسیار محدود و اخلالی که جمع گسترده‌ای را برای مدتی طولانی تحت تأثیر قرار می‌دهد تفکیک مفهومی صورت نگرفته است. در هر دو وضعیت، در صورت انطباق لفظی با ماده، عنوان مجرمانه واحد مطرح می‌شود و تفاوت عمده‌تاً در مرحله تعیین مجازات منعکس خواهد شد. این وضعیت از منظر تناسب محل تأمل است. اصول کیفرشناختی اقتضا می‌کنند شدت مداخله کیفری با میزان آسیب و درجه سرزنش‌پذیری رفتار ارتباط داشته باشد (Safari, 2015). یکی از راه‌های اصلاح می‌تواند تعیین حداقل آستانه‌ای برای «اخلال قابل اعتنا» باشد تا بی‌نظمی‌های خفیف از قلمرو ماده خارج شوند. همچنین در صورت ضرورت، می‌توان اشکال شدیدتر اخلال را با معیارهای روشن مانند گستره وسیع، استمرار قابل توجه، توقف گسترده فعالیت عمومی یا ایجاد خطر جدی برای جمع، به صورت وضعیت مشدد تعریف کرد.

با این حال، استفاده از شاخص‌های کمی نیز باید با احتیاط صورت گیرد. تعیین عدد ثابت برای تعداد افراد متأثر یا مدت اختلال ممکن است در برخی موارد انعطاف ضروری قانون را از بین ببرد. راه مناسب‌تر می‌تواند ترکیب معیارهای کیفی و عینی باشد. برای مثال، «ایجاد اختلال محسوس و قابل اعتنا در جریان عادی فعالیت عمومی»، «تأثیر فراتر از یک اختلاف خصوصی» و «ایجاد وقفه واقعی در استفاده جمعی از فضا یا فعالیت» می‌تواند چارچوب روشن‌تری فراهم کند. قانونگذار می‌تواند نمونه‌هایی از عوامل مؤثر مانند گستره اثر، مدت، تعداد اشخاص متأثر و میزان اخلال در عبور و مرور یا کسب‌وکار را به عنوان معیارهای غیرحصری معرفی کند. چنین شیوه‌ای هم ظرفیت انطباق با شرایط متنوع را حفظ می‌کند و هم تصمیم‌گیری را از سطح برداشت صرفاً ذهنی دور می‌سازد.

چالش چهارم به تمایز ماده ۶۱۸ از رفتارهای نامتعارف اما غیرمجرمانه مربوط است. قانون فعلی این تمایز را از طریق شرط نتیجه به طور ضمنی ایجاد کرده است، ولی اهمیت موضوع اقتضا دارد این محدودیت با صراحت بیشتری بیان شود. تصریح تقنینی به اینکه «صرف» هیاو، جنجال، رفتار غیرمتعارف یا تعرض، بدون تحقق اخلال عمومی قابل اعتنا، برای اعمال ماده کافی نیست می‌تواند نقش آموزشی و محدودکننده مهمی داشته باشد. چنین تصریحی با نقش اصول حقوقی در تفسیر قوانین سازگار است (Ali Mirzaei, 2021)، اما مزیت آن این است که محدودیت را از سطح استنباط حقوقی به سطح خود قانون منتقل می‌کند. در نتیجه، هم ضابطان و هم مراجع قضایی از ابتدا با ساختاری مواجه خواهند بود که نتیجه‌محور بودن جرم را برجسته می‌سازد.

عنصر روانی نیز شایسته شفاف‌سازی بیشتر است. ماده ۶۱۸ به صورت مستقل درباره وضعیت روانی مرتکب سخنی نمی‌گوید و تحلیل آن به قواعد عمومی مسئولیت کیفری واگذار شده است. این وضعیت در بسیاری از جرایم غیرعادی نیست، اما با توجه به ماهیت نتیجه‌محور جرم و ابهام رفتارهای مقدماتی، تصریح بیشتر می‌تواند از برداشت‌های متفاوت جلوگیری کند. تفاوت مهمی میان شخصی وجود دارد که عمده‌تاً در پی برهم زدن آرامش عمومی است، کسی که با علم به نتیجه حتمی یا متعارف رفتار خود اقدام می‌کند و فردی که بدون آگاهی قابل انتساب نسبت به اثر عمومی، رفتاری عمدی انجام داده که به‌طور غیرمنتظره موجب اختلال شده است. تضمین حقوق متهم در فرایند کیفری اقتضا دارد عناصر انتساب روانی با دقت احراز شوند (Khaleghi, 2020). از منظر عدالت کیفری نیز مسئولیت باید متناسب با درجه ارتباط ذهنی

مرتکب با رفتار و نتیجه باشد (Ashouri, 2015). بنابراین، اصلاح ماده یا ارائه حکم تفسیری روشن در قانون می‌تواند جایگاه علم به نتیجه یا قصد نتیجه را مشخص‌تر سازد.

یکی دیگر از محورهای ارزیابی، نسبت میان ماده ۶۱۸ و عناوین مجرمانه مجاور است. قانونگذار در مواد نزدیک به این ماده برخی رفتارهای خاص مرتبط با نظم و آسایش عمومی را جداگانه جرم‌انگاری کرده است. وجود این عناوین نشان می‌دهد ماده ۶۱۸ نباید کارکرد یک عنوان عمومی و احتیاطی برای هر رفتار نامطلوب را پیدا کند. هرگاه رفتار عناصر جرم خاص دیگری را دارد، انطباق ماده ۶۱۸ نیز باید مستقل و بر اساس تحقق نتیجه عمومی آن بررسی شود. مطالعات مربوط به حدود تعیین و تغییر عنوان مجرمانه نشان می‌دهند مقام قضایی در توصیف حقوقی رفتار با محدودیت ناشی از عناصر قانونی مواجه است و نمی‌تواند با تغییر عنوان، حدود جرم مقرر را توسعه دهد (Ghaemifard et al., 2025). شفاف‌تر شدن مرز ماده ۶۱۸ با جرایم شخصی، امنیتی، مزاحمت‌های خاص و رفتارهای مرتبط با سلاح می‌تواند از تعدد غیرضروری عناوین و کاربرد ماده به عنوان عنوان تکمیلی جلوگیری کند.

از دیدگاه سیاست جنایی، ضرورت اصلاح ماده را باید در بستر گسترده‌تر رابطه امنیت و آزادی مشاهده کرد. نظام کیفری ممکن است در دوره‌هایی تحت تأثیر تحولات اجتماعی و سیاسی به سمت توسعه پاسخ‌های سخت‌گیرانه حرکت کند؛ بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی ایران نشان‌دهنده اهمیت زمینه نهادی و تاریخی در شکل‌گیری سیاست‌های عمومی است (Fouzi, 2020). همچنین تحلیل زمینه‌های سیاست کیفری سخت‌گیرانه در سال‌های نخست پس از انقلاب نشان می‌دهد که نحوه مواجهه کیفری با تهدیدهای اجتماعی از بستر تاریخی و سیاسی مستقل نیست (Sadati & Nobahar, 2018). با وجود این، استمرار یک عنوان مجرمانه در نظام حقوقی باید بر اساس معیارهای امروزی قانونی بودن، ضرورت و تناسب نیز قابل دفاع باشد. بازنگری در ماده ۶۱۸ به معنای نادیده گرفتن اهمیت نظم نیست؛ برعکس، قانونی روشن‌تر می‌تواند حمایت مؤثرتری از نظم عمومی فراهم کند، زیرا اجرای آن از مشروعیت، وحدت و قابلیت دفاع بیشتری برخوردار خواهد بود.

مجازات نیز نیازمند ارزیابی در همین چارچوب است. دامنه واحد مجازات برای اشکال بسیار متفاوت اخلال ممکن است در عمل از طریق اختیارات دادگاه تعدیل شود، اما مطلوب‌تر آن است که خود قانون رابطه روشن‌تری میان درجه اخلال و پاسخ کیفری برقرار کند. کیفر نباید صرفاً واکنش نمادین به عنوان «اخلال در نظم» باشد؛ شدت آن باید با میزان آسیب، دامنه عمومی نتیجه و وضعیت مرتکب تناسب داشته باشد. مباحث کیفرشناسی بر فردی‌سازی و تناسب تأکید می‌کنند (Safari, 2015) و دیدگاه‌های کلاسیک درباره جرم و مجازات نیز ضرورت جلوگیری از شدت نامتناسب و خودسرانه پاسخ کیفری را برجسته ساخته‌اند (Beccaria, 2016). در نتیجه، اصلاح تقنینی می‌تواند علاوه بر شفاف‌سازی عناصر جرم، به درجه‌بندی دقیق‌تر پاسخ‌ها یا توسعه استفاده از واکنش‌های متناسب‌تر در اخلال‌های کم‌شدت توجه کند.

اصلاح مطلوب ماده باید در نهایت از دو افراط اجتناب کند. افراط نخست آن است که قانونگذار برای دستیابی به قطعیت، فهرستی بسیار بسته و جزئی از رفتارها تهیه کند که به سرعت در برابر اشکال جدید اخلال ناکارآمد شود. افراط دوم آن است که به نام انعطاف، از اصطلاحاتی چنان عمومی استفاده شود که مرز جرم عمدتاً در مرحله اجرا شکل گیرد. تحول نظام حقوقی مستلزم ایجاد تعادل میان ثبات قاعده و قابلیت پاسخ به دگرگونی‌های اجتماعی است (Shahabi, 2015). در ماده ۶۱۸ این تعادل می‌تواند از طریق حفظ ساختار نتیجه‌محور، تحدید عبارت «حرکات غیرمتعارف»، تعریف شاخص‌های غیرحصری برای اخلال قابل اعتنا، تصریح به عمومی بودن نتیجه، روشن‌سازی عنصر روانی و

تفکیک درجات اخلال تقویت شود. چنین اصلاحی هم توان دولت برای مقابله با رفتارهای واقعاً مخل نظم را حفظ می‌کند و هم احتمال تبدیل ماده به ابزاری برای کنترل رفتارهای صرفاً متفاوت یا ناپسند را کاهش می‌دهد.

در مجموع، کفایت تقنینی ماده ۶۱۸ را باید «نسبی اما ناکامل» ارزیابی کرد. مقرر موجود دارای ساختار قابل شناسایی است و شرط نتیجه مانع مهمی در برابر توسعه نامحدود جرم محسوب می‌شود، اما معیارهای لازم برای هدایت تفسیر هنوز کافی نیستند. مسئله به ویژه در مورد «حرکات غیرمتعارف» و تعیین آستانه اخلال عمومی آشکار است. مسئولیت اصلی رفع این نارسایی بر عهده قانونگذار است، زیرا هر اندازه دادگاه‌ها بتوانند با تفسیر مضیق دامنه جرم را کنترل کنند، اصل بر آن است که عناصر اصلی محدودیت آزادی در خود قانون تعیین شود. جایگاه قانون در حقوق عمومی و قانون اساسی دقیقاً در ایجاد چارچوب برای اعمال قدرت معنا پیدا می‌کند (Ghazi Shariatpanahi, 2017). بنابراین، اصلاح ماده ۶۱۸ باید نه با هدف تشدید یا تضعیف صرف پاسخ کیفری، بلکه با هدف افزایش کیفیت قانون، امنیت حقوقی، قابلیت پیش‌بینی و تناسب میان حفظ نظم عمومی و آزادی‌های شهروندی دنبال شود.

نتیجه‌گیری

جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در حقوق کیفری ایران را باید در نقطه تلاقی دو ضرورت اساسی تحلیل کرد: ضرورت حفظ شرایط لازم برای استمرار زندگی جمعی و ضرورت محدود ساختن قدرت کیفری دولت در برابر آزادی‌های شهروندان. نظم عمومی بدون تردید از جمله منافع است که نظام حقوقی نمی‌تواند نسبت به تعرض جدی به آن بی‌اعتنا باشد. اختلال واقعی در جریان عادی فعالیت‌های اجتماعی، ایجاد آشفتگی گسترده، سلب آسایش عمومی یا جلوگیری از ادامه فعالیت‌های عادی مردم می‌تواند حقوق و آزادی‌های تعداد زیادی از شهروندان را تحت تأثیر قرار دهد و از این جهت اصل استفاده از حمایت کیفری در برابر صور شدید این رفتارها قابل توجیه است. با این حال، پذیرش ارزش نظم عمومی به معنای آن نیست که هر شیوه‌ای از جرم‌انگاری برای حمایت از آن نیز واجد توجیه کافی باشد. هرچه مفهوم مورد حمایت عام‌تر و انعطاف‌پذیرتر باشد، مسئولیت قانونگذار در تعیین مرزهای دقیق مداخله کیفری سنگین‌تر می‌شود.

بررسی ساختار ماده ۶۱۸ نشان می‌دهد قانونگذار جرم اخلال در نظم عمومی را به صورت یک عنوان کاملاً انتزاعی و نامحدود تنظیم نکرده است. برای تحقق جرم، نخست باید رفتاری در یکی از قالب‌های هیاهو و جنجال، حرکات غیرمتعارف یا تعرض به افراد قابل شناسایی باشد و سپس این رفتار به نتیجه‌ای مشخص یعنی اخلال در نظم، آسایش یا آرامش عمومی یا بازداشتن مردم از کسب‌وکار منتهی شود. از این حیث، ساختار ماده دارای یک محدودیت مهم و قابل دفاع است: صرف ناپسند بودن، نامعمول بودن یا خلاف عرف بودن رفتار برای تحقق جرم کافی نیست. جرم زمانی تکمیل می‌شود که نتیجه عمومی موردنظر قانون واقع شده باشد و میان رفتار مرتکب و آن نتیجه رابطه قابل انتساب وجود داشته باشد. همین ویژگی مانع از آن می‌شود که ماده ۶۱۸ به طور صحیح به عنوان مجوزی برای مجازات هر رفتار متفاوت از هنجار اجتماعی تفسیر شود.

مقید بودن جرم به نتیجه باید یکی از محورهای اصلی هرگونه تفسیر یا اصلاح آینده ماده باقی بماند. تفسیر ماده بر مبنای جرم مطلق عملاً بخش نتیجه را از ساختار قانونی حذف می‌کند و امکان می‌دهد رفتارهای فاقد زیان عمومی نیز در قلمرو جرم قرار گیرند. در مقابل، تأکید بر تحقق واقعی اخلال، میان رفتار نامتعارف و رفتار مجرمانه فاصله ایجاد می‌کند. در نتیجه، در ارزیابی هر رفتار باید دو پرسش مستقل مطرح باشد: نخست اینکه آیا رفتار با یکی از صورت‌های قانونی مذکور در ماده قابل انطباق است و دوم اینکه آیا این رفتار واقعاً موجب اخلال عمومی مقرر در قانون شده است. فقدان پاسخ مثبت به هر یک از این دو پرسش باید مانع انتساب عنوان کامل جرم باشد.

با وجود این نقطه قوت، تحلیل تقنینی نشان داد که ماده ۶۱۸ از شفافیت کامل برخوردار نیست. مشکل اصلی در نبود هرگونه معیار نیست، بلکه در ناکافی بودن معیارهای محدودکننده قرار دارد. اصطلاح «حرکات غیرمعارف» به‌ویژه از ظرفیت معنایی بسیار گسترده‌ای برخوردار است و در صورت تفسیر بدون محدودیت می‌تواند مرز میان تخلف از عرف اجتماعی و جرم کیفری را مخدوش کند. «هیاو و جنجال» نیز بدون توجه به شدت و گستره نتیجه می‌تواند شامل طیفی از اختلافات روزمره شود. «آسایش عمومی» و «آرامش عمومی» نیز مفاهیمی‌اند که بدون تعیین حداقل آستانه اخلال، ممکن است در موقعیت‌های مشابه به شیوه‌های متفاوتی فهمیده شوند. بنابراین، قانون موجود از یک سو تلاش کرده است رفتار و نتیجه را با یکدیگر پیوند دهد، اما از سوی دیگر برای درجه و کیفیت نتیجه اخلال‌آمیز معیارهای کافی ارائه نکرده است.

عمومی بودن نتیجه باید محور اصلی تمایز جرم ماده ۶۱۸ از جرایم و اختلافات خصوصی باشد. صرف اینکه رفتار در خیابان، محل کسب یا فضای در دسترس عموم رخ داده باشد نباید به تنهایی موجب تحقق جرم شود؛ همان‌گونه که وقوع رفتار در فضایی غیرعمومی نیز در صورتی که آثار آن به نحو واقعی به عرصه عمومی تسری پیدا کند، نباید به صرف مکان از شمول تحلیل خارج شود. آنچه اهمیت دارد این است که رفتار، نظم یا آسایش جمعی را به صورت قابل اعتنا تحت تأثیر قرار داده باشد. به همین دلیل، عواملی مانند گستره اثر، تعداد اشخاص متأثر، مدت اختلال، شدت آشفتگی، میزان توقف فعالیت‌های عادی، تأثیر بر عبور و مرور یا فعالیت اقتصادی و خروج واقعه از محدوده اختلاف خصوصی می‌توانند در تشخیص عمومی بودن نتیجه اهمیت داشته باشند.

عنصر روانی نیز باید هماهنگ با ساختار نتیجه‌محور جرم فهمیده شود. مسئولیت کیفری نباید تنها بر ارادی بودن رفتار مقدماتی استوار باشد. در صورتی که تحقق جرم به نتیجه وابسته است، باید رابطه ذهنی مرتکب با آن نتیجه نیز مورد توجه قرار گیرد. این امر به ویژه در ماده‌ای با مفاهیم باز اهمیت دارد؛ زیرا در غیر این صورت ممکن است شخص به سبب نتیجه‌ای که نسبت به آن فاقد قصد یا آگاهی لازم بوده است در معرض عنوانی قرار گیرد که ماهیت آن تعرض عمدی به یک منفعت عمومی است. روشن‌تر شدن جایگاه قصد یا علم نسبت به نتیجه می‌تواند از اختلاف برداشت بکاهد و ساختار مسئولیت را با اصول عمومی حقوق کیفری هماهنگ‌تر سازد.

همچنین بررسی نحوه جرم‌انگاری نشان می‌دهد که ماده ۶۱۸ نباید به عنوان یک عنوان ذخیره یا تکمیلی برای هر نزاع، توهین، تهدید، درگیری یا رفتار نامطلوب مورد استفاده قرار گیرد. جرایم مختلف دارای عناصر مستقل‌اند و ارتباط یک رفتار با مفهوم کلی نظم اجتماعی نمی‌تواند جایگزین احراز شرایط اختصاصی هر عنوان شود. اگر یک نزاع صرفاً میان چند شخص رخ داده و آثار آن در همان رابطه خصوصی باقی مانده است، تحقق جرم دیگری نباید به طور خودکار به معنای تحقق اخلال در نظم عمومی باشد. برعکس، در مواردی که رفتار شخصی علاوه بر ایجاد جرم علیه فرد، آثار عمومی قابل توجهی نیز ایجاد کرده است، امکان بررسی مستقل ماده ۶۱۸ وجود خواهد داشت. این تفکیک برای جلوگیری از توسعه غیرضروری مسئولیت و حفظ انسجام نظام عناوین کیفری ضروری است.

ارزیابی کفایت قانون نشان داد که راه‌حل مناسب نه حذف عنوان مجرمانه اخلال در نظم عمومی است و نه تبدیل ماده به فهرستی بسیار طولانی و بسته از مصادیق. حذف کامل عنوان می‌تواند نظام کیفری را در برابر برخی رفتارهای واقعاً مخل زندگی جمعی با خلأ مواجه کند و احصای همه مصادیق نیز با ماهیت متغیر رفتارهای اجتماعی سازگار نیست. راه‌حل مناسب، حفظ درجه‌ای از انعطاف همراه با افزایش معیارهای محدودکننده است. قانون می‌تواند بدون ارائه تعریفی فلسفی و جامع از نظم عمومی، ویژگی‌های «اخلال کیفری» را روشن‌تر کند. تأکید بر

محسوس و قابل اعتنا بودن اختلال، فراتر رفتن اثر از اختلاف خصوصی، ایجاد اختلال واقعی در جریان عادی زندگی عمومی و لزوم وجود رابطه روشن میان رفتار و نتیجه می‌تواند به این هدف کمک کند.

در اصلاح احتمالی ماده، عبارت «حرکات غیرمتعارف» نیازمند بیشترین توجه است. حذف این عبارت یک گزینه قابل بررسی است، اما در صورت حفظ آن لازم است معنای کیفری آن با نتیجه جرم پیوندی صریح‌تر پیدا کند. قانون باید مانع این برداشت شود که هر رفتار خلاف عرف، متفاوت یا از نظر اجتماعی ناپسند را بتوان به صرف نامتعارف بودن مشمول ماده دانست. همچنین می‌توان از طریق تبصره‌ای توضیحی یا بازنویسی متن ماده، تصریح کرد که رفتارهای مذکور تنها در صورتی واجد وصف کیفری‌اند که اخلاقی واقعی، محسوس و دارای جنبه عمومی ایجاد کنند. این تصریح می‌تواند هم برای شهروند و هم برای ضابط و قاضی، مرز روشن‌تری میان ناهنجاری اجتماعی و جرم فراهم آورد.

قانونگذار همچنین می‌تواند درباره درجات اخلال بازانديشي کند. دامنه آثار رفتارهای مشمول ماده ممکن است بسیار متفاوت باشد و قرار دادن همه آنها در یک سطح قانونی، بخش مهمی از تعیین شدت را به مرحله تعیین مجازات منتقل می‌کند. تعریف وضعیت‌های مشدد بر اساس گستردگی قابل توجه اثر، استمرار طولانی، توقف وسیع فعالیت‌های عمومی یا ایجاد آشفتگی شدید می‌تواند تناسب بیشتری میان جرم و پاسخ کیفری ایجاد کند. در مقابل، رفتارهایی که آثار بسیار محدود دارند و به آستانه مداخله کیفری نمی‌رسند بهتر است از قلمرو ماده خارج شوند یا حسب مورد از طریق سازوکارهای غیرکیفری مدیریت شوند. هدف اصلی باید تمرکز منابع کیفری بر رفتارهایی باشد که واقعاً به منفعت عمومی لطمه‌ای قابل اعتنا وارد می‌کنند.

در نهایت، پاسخ به مسئله اصلی پژوهش آن است که شیوه کنونی جرم‌انگاری اخلال در نظم عمومی در ایران دارای حداقلی از ساختار و ضابطه است، اما از حیث شفافیت تقنینی و قابلیت پیش‌بینی به اصلاح نیاز دارد. ماده ۶۱۸ با ذکر رفتارهای مقدماتی و به‌ویژه با مقید ساختن جرم به نتیجه عمومی، چارچوبی برای تحدید مسئولیت ایجاد کرده است و از این جهت نمی‌توان آن را جرم‌انگاری کاملاً مبهم دانست. در عین حال، استفاده از مفاهیم باز، فقدان معیار روشن برای شدت و گستره اخلال، ابهام در مرز میان رفتار نامتعارف و رفتار مجرمانه و عدم تصریح کافی به برخی جنبه‌های عنصر روانی موجب شده است بخشی از مرز واقعی جرم در فرایند تفسیر شکل گیرد. در یک نظام کیفری مبتنی بر اصل قانونی بودن، چنین اتکایی به تفسیر باید تا حد ضروری کاهش یابد.

بر این اساس، جهت‌گیری مطلوب تقنینی باید بر «تحدید همراه با حفظ کارآمدی» استوار باشد. نظم عمومی نیازمند حمایت است، اما این حمایت زمانی مشروع‌تر و مؤثرتر خواهد بود که شهروند بداند چه رفتاری ممنوع است، ضابط بداند چه رفتاری را نباید بی‌جهت وارد فرایند کیفری کند و قاضی نیز معیارهای قانونی روشن‌تری برای انطباق رفتار با جرم در اختیار داشته باشد. اصلاح ماده ۶۱۸ باید از تبدیل حقوق کیفری به ابزار کنترل هر رفتار خلاف عرف جلوگیری کند، در عین حال توان واکنش به اختلال‌های واقعی و جدی در زندگی عمومی را حفظ نماید. نتیجه مطلوب نه توسعه جرم‌انگاری و نه عقب‌نشینی کامل از حمایت کیفری، بلکه دستیابی به مقررهای است که مرز میان آزادی فردی و نظم عمومی را با دقت بیشتر، قابلیت پیش‌بینی بالاتر و مداخله کیفری متناسب‌تر ترسیم کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

EXTENDED SUMMARY

Public order constitutes one of the fundamental collective interests protected by criminal law, yet its incorporation into the sphere of criminalization raises a persistent tension between the preservation of social tranquility and the protection of individual freedoms. Unlike more concrete legal interests, public order is inherently flexible, context-dependent, and influenced by the social, cultural, political, and normative characteristics of a given legal system. Legal, jurisprudential, and sociological approaches have therefore treated public order as a multidimensional concept whose scope cannot be reduced merely to physical quietness or the absence of visible disorder (Almasi et al., 2016). The flexibility of this concept may be useful in enabling law to respond to evolving forms of socially disruptive conduct, but it becomes problematic when criminal liability is attached to terminology whose boundaries remain uncertain. This problem is particularly significant because criminal law represents the most coercive form of state intervention in individual liberty. A security-oriented criminal policy must consequently maintain a defensible equilibrium between collective security and individual freedom rather than treating either value as absolute (Mirzaei & Rezaei, 2020). The principle of legality further requires that criminal prohibitions be sufficiently ascertainable in advance and that the power to define punishable conduct remain primarily with the legislature rather than being transferred to enforcement or judicial authorities through excessively broad statutory terminology (Beccaria, 2016). Within this framework, Article 618 of Book Five of the Iranian Islamic Penal Code is one of the principal provisions criminalizing disruption of public order. It encompasses uproar and commotion, unconventional conduct, and assault against individuals when such conduct results in disruption of public order, comfort, or tranquility, or prevents people from carrying out their business. The central concern of the present study is whether this legislative model provides an adequate and sufficiently clear framework for distinguishing criminal disruption of public order from merely unconventional, unpleasant, or socially disapproved behavior.

The study adopts a descriptive-analytical legal method and focuses on the legislative structure of the offense rather than on an exhaustive examination of criminal procedure or judicial decision-making. Its principal objective is to analyze how disruption of public order has been criminalized in Iranian criminal law and to assess the adequacy, clarity, and predictability of the existing legislative framework, with particular emphasis on Article 618. The analysis proceeds from the premise that the mere existence of a statutory provision is not sufficient to satisfy the substantive requirements of legality. Criminal legislation must also define the prohibited conduct and its constitutive elements with sufficient precision to permit citizens to regulate their behavior and to constrain the interpretive discretion of state authorities. The interpretive role of legal principles is therefore particularly important where legislation contains open-textured concepts, because such principles may prevent statutory interpretation from becoming an indirect form of criminal lawmaking (Ali Mirzaei, 2021). The study also considers the limits of criminalization. Excessive criminalization may blur the distinction between crime, social deviance, moral disapproval, and administrative or disciplinary misconduct, thereby expanding penal intervention beyond its legitimate sphere (Sham'i & Shahbaz, 2015). Accordingly, the assessment of Article 618 is not confined to the question of whether public order deserves criminal protection; rather, it asks whether the legislature has translated that legitimate protective objective into a sufficiently delimited criminal prohibition. The analysis additionally takes into account the broader constitutional and public-law requirement that exercises of coercive state authority remain confined within legally predetermined boundaries (Ghazi

[Shariatpanahi, 2017](#)). On this basis, legislative adequacy is understood as the capacity of the statutory text to identify the protected interest, define the forms of conduct, distinguish criminal disruption from noncriminal disorder, specify the required harmful result, and provide reasonably predictable limits for interpretation and enforcement.

The analysis of Article 618 demonstrates that the offense has a structured rather than entirely open-ended legislative design. The provision does not criminalize “disruption of public order” in purely abstract terms; instead, it links three categories of conduct—uproar and commotion, unconventional conduct, and assault against individuals—to particular public consequences. This relationship between conduct and result is crucial because it prevents the mere social undesirability of behavior from automatically producing criminal liability. “Uproar and commotion” may ordinarily involve shouting, noise, severe verbal confrontation, or the creation of an agitated situation, but the intensity of sound or the existence of an argument alone cannot reasonably constitute the offense. The conduct must reach a level at which its effects extend beyond a limited interpersonal disagreement. The expression “unconventional conduct” is even more problematic because it refers implicitly to social norms without identifying which norm, whose understanding of normality, or what degree of departure from ordinary behavior is legally relevant. A criminal policy that balances security with freedom cannot equate deviation from prevailing social patterns with criminality ([Mirzaei & Rezaei, 2020](#)). Protection of citizenship rights likewise requires that personal difference or departure from dominant expectations not become a basis for penal intervention unless legally defined public interests are actually infringed ([Khani & Mazhari, 2020](#)). The third form, assault against individuals, must also be distinguished from offenses primarily directed against individual victims. An assault may constitute another offense in its own right, but Article 618 additionally requires the public-order consequence prescribed by the statute. This distinction is important because the criminal charge must be determined by independently establishing the statutory elements of each offense, rather than using public order as a supplementary label whenever another unlawful act occurs ([Ghaemifard et al., 2025](#)). Thus, the behavioral element of Article 618 must be interpreted restrictively and in conjunction with the required public result.

The most significant limiting feature of Article 618 is that disruption of public order is a result-based offense. Uproar, commotion, unconventional conduct, or assault does not by itself complete the offense; the conduct must actually cause disruption of public order, comfort, or tranquility, or prevent people from conducting their business. This requirement substantially narrows the scope of the statute and constitutes its strongest protection against maximalist criminalization. A restrictive approach to penal intervention requires that criminal liability be reserved for conduct producing a sufficiently serious public consequence rather than for every form of social disturbance ([Sham'i & Shahbaz, 2015](#)). Nevertheless, the result element itself remains insufficiently defined. The statute does not explain the minimum degree of disruption necessary for criminal liability, the number of affected persons, the relevant duration of the disturbance, or the degree to which ordinary social or economic activities must be interrupted. Public order is undeniably capable of changing in content according to social circumstances ([Almasi et al., 2016](#)), but flexibility does not eliminate the need for legally manageable criteria. Factors such as the geographical scope of the effects, duration of the disturbance, number or indeterminacy of affected persons, interruption of ordinary movement, actual cessation of business activities, intensity of collective disturbance, and creation of public fear may provide more objective indicators of criminally significant disruption. Another important finding concerns the meaning of “public.” Article 618 does not expressly require that the conduct occur in a public place; what must be public is primarily the order, comfort, tranquility, or activity

affected by the conduct. A disturbance occurring in a publicly accessible location may remain too limited to constitute the offense, whereas conduct originating in a more restricted place could theoretically produce effects extending to the public sphere. Restrictive statutory interpretation should therefore avoid adding a public-place requirement that the legislature did not expressly establish, while simultaneously insisting upon proof of a genuinely public consequence (Ali Mirzaei, 2021).

The assessment also indicates that legislative ambiguity affects both the mental element and the proportionality of penal intervention. Because Article 618 is a result-based intentional offense, criminal responsibility should not be inferred solely from the intentional performance of the underlying act. The offender's mental relationship with the disruptive consequence must also be established through intention regarding the result or the legally required degree of awareness that such a result would occur. This requirement is particularly important where the underlying conduct, such as unconventional behavior, is not inherently criminal. Safeguarding the rights of accused persons requires that criminal responsibility be based on independent proof of the legal, material, and mental components of the charge rather than on general disapproval of the defendant's conduct (Khaleghi, 2020). More broadly, criminal justice gains legitimacy when conviction is tied to demonstrable conditions of individual responsibility rather than broad assumptions about dangerousness or social impropriety (Ashouri, 2015). The penalty structure also raises concerns because Article 618 encompasses conduct capable of producing widely different levels of disruption while providing a single general penalty range. Penological principles support a meaningful relationship between the gravity of the harm, the culpability of the offender, and the severity of punishment (Safari, 2015). Although judicial sentencing discretion can accommodate some differences, excessive reliance on sentencing discretion does not resolve uncertainty in the definition of the offense itself. Legislative reform should therefore consider clarifying the threshold of punishable disruption, specifying non-exhaustive objective criteria for determining seriousness, expressly emphasizing that the listed forms of conduct are insufficient without an actual and significant public-order consequence, and more clearly identifying aggravated forms of disruption where the effects are extensive, prolonged, or seriously interfere with collective activities. Such clarification would also reduce the risk that Article 618 operates as a residual or supplementary charge alongside assault, threat, insult, or other offenses without independent proof of disruption to public order.

In conclusion, the existing Iranian model for criminalizing disruption of public order possesses a recognizable legal structure but does not yet achieve an optimal level of legislative clarity and predictability. Article 618 appropriately avoids treating every instance of unconventional or socially undesirable conduct as a completed offense by requiring the occurrence of a public disruptive result. This result-based structure should remain at the center of both interpretation and future legislative reform. Nevertheless, several expressions used in the provision, particularly "unconventional conduct," "public comfort," and "public tranquility," remain too open to divergent applications when they are not accompanied by clearer criteria concerning the seriousness and public character of the disturbance. The principal weakness of the current framework is therefore not the complete absence of legal standards, but the insufficiency of the standards available for distinguishing minor disorder, interpersonal conflict, and nonconformity from criminal disruption of public order. A preferable legislative approach would preserve sufficient flexibility to address new and diverse forms of genuinely disruptive conduct while expressly limiting criminal liability to disturbances that are real, significant, publicly consequential, and legally attributable to the offender. Clarification of the

mental element, the public nature of the result, the threshold of seriousness, and the distinction between Article 618 and neighboring offenses would further strengthen legal certainty. Reform should not seek either the elimination of criminal protection for public order or the expansion of penal control over socially unconventional behavior. Rather, it should aim to create a more precise balance in which the state retains an effective capacity to respond to serious disruptions of collective life while citizens are protected against unpredictable or overly broad criminalization. Such a framework would improve legislative coherence, enhance foreseeability, reduce inconsistent applications, and more clearly define the boundary between legitimate individual freedom and conduct that causes a sufficiently serious disturbance to justify the intervention of criminal law.

References

- Ali Mirzaei, E. (2021). The Role of Legal Principles in Interpretation and Resolution of Conflicts of Laws: A Case Study of Iranian Criminal and Civil Laws. *Judiciary Law Journal*, 85(113).
- Almasi, N. A., Alizadeh, A., & Karimpour, S. (2016). Public Order from Legal, Jurisprudential, and Sociological Approaches. *Jurisprudential Research Journal*(1), 1-36.
- Ashouri, M. (2015). *Criminal Justice II: Collected Articles* (2nd ed.). Dadgostar.
- Beccaria, C. (2016). *On Crimes and Punishments* (7th ed.). Mizan.
- Feiz, A. (2016). *Principles of Fiqh and Usul* (24th ed.). University of Tehran Press.
- Fouzi, Y. (2020). *Political-Social Developments in the Islamic Republic of Iran, 1979-2017*. SAMT / Institute for Research and Development in the Humanities / Supreme Council of the Cultural Revolution.
- Ghaemifard, S. M., Ghorbani-Sini, H., & Mohseni, F. (2025). Legal Limits on Determining and Changing the Criminal Charge by the Judicial Authority and Its Consequences. *Qazavat Quarterly*, 25(124), 62-88.
- Ghazi Shariatpanahi, A. (2017). *Essentials of Constitutional Law* (54th ed.). Mizan.
- Hauser, J.-J., & Lemouland, J.-J. (2016). Ordre public et bonnes moeurs. *Répertoire de droit civil*.
- Khaleghi, A. (2020). Guaranteeing the Rights of the Accused in the Criminal Process in Light of Public Law Theory. *University of Tehran Studies in Criminal Law and Criminology*, 1, 41-66.
- Khani, V., & Mazhari, M. (2020). A Comparative Study of Citizenship-Rights Components in the Constitutions of Iran, Egypt, and Tunisia. *Comparative Law Research Journal*, 5, 185-208.
- Mirzaei, M., & Rezaei, M. (2020). *Criminal Policy Oriented toward Security and Freedom*. Mizan.
- Mohammadi, A. (2020). Preventive Torture from the Perspective of the Prohibition of Torture and Human Dignity. *Public Law Studies Quarterly*, 50(3).
- Nobahar, R. (2019). From Preserving Government to Preserving the System. *Public Law Research*, 21(36), 41-64.
- Sadati, S. M. J., & Nobahar, R. (2018). A Reflection on the Grounds for the Formation of a Strict Criminal Policy in the First Decade of the Islamic Revolution of Iran. *Islamic Jurisprudence and Law Journal*(17).
- Safari, A. (2015). *Penology* (28th ed.). Jangal.
- Shahabi, M. (2015). Legal Pluralism: A Reflection on the Basis of the Binding Force of Legal Rules and the Variables of Legal-System Transformation. *Public Law Research Quarterly*(48), 137-167.
- Shahabi, M. (2018). *Philosophy of Law: Theoretical Foundations of the Transformation of the Legal System from Traditional to Modern Law*. Research Institute for Islamic Culture and Thought.
- Sham'i, M., & Shahbaz, S. (2015). *Maximum Criminalization* (1st ed.). Jangal-Kavoshyar.
- Sharifi Tarazkouhi, H. (2016). *Human Rights: Values and Realities* (2nd ed.). Mizan.